



مادری برای همه

مادر شهید محمد عرفانیان، در طول زندگی، دست‌ها گرفت و انسان‌ها پرورش داد

● زهرا زنگنه / پنج‌سالگی می‌شود که از محله حسین‌باشی در مرکز شهر به محله شهید صیاد شیرازی در جنوب غربی شهر کوچ کرده‌است. این کوچ از محله قدیمی‌اش را دوست ندارد. با وجود این، معتقد است سکونت در محله‌ای به نام این شهید بزرگوار حس خوبی به او می‌دهد. جایی در این محله، و اگر به دست و پا چادر گل‌دار زیبایش به استقبال ما آمده‌است. توان راه رفتنش کم شده اما لبخندی به پهنای صورتش نقش بسته‌است. این همان لبخندی است که شاگردان و دوستانش در تمام این سال‌ها بر چهره او دیده‌اند. باذکری که بر لب دارد، ما را تا پذیرایی و نشستن روی مبل همراهی می‌کند. خدیجه رجبی، آموزگار مدرسه علمیه بانوان بوده که عبور سنش از ۶۰ و عوارض این دوران او را خانه‌نشین کرده‌است. این بانوی پر تلاش علاوه بر آموزش دختران در مدرسه، پسر برومندی را در دامان خود پرورش داد که در دوران دفاع مقدس به درجه رفیع شهادت نایل آمده‌است.

خدیجه خانم روایت ما از همان بچگی در دم و دست‌گاه هیئت و مسجد دستی در کار داشته‌است و به گفته خودش، وقتی هنوز به مدرسه نمی‌رفته، اولین مکان عمومی که با تونق او شده همین مساجد محله و هیئت‌ها بوده‌است. خوب به خاطر دارد که از تمیز کردن حیوانات تا پوست کردن سیب زمینی برای آشپزی‌های شب‌های محرم را انجام می‌داده و بزرگ‌ترها را از او تمجید می‌کرده‌اند و او انگیزه بیشتری برای کار پیدا می‌کرده‌است. مادر شهید از آن روزهای دور این گونه یاد می‌کند: علاوه بر کار هیئت و مسجد، کمک به دیگران را هم دوست داشتیم. یاد می‌آید که یک پیرزن قزوینی تنهادر محله بود که بی‌سر پناه بود. در بچگی دوست داشتیم به او کمک کنیم و همیشه برایش غذای بردم و به فکرش بودم. همراه شدن با اهالی مسجد و هیئت و بزرگ شدن پای سفره اهل بیت سبب شده‌است خدیجه رجبی در ادامه به دروس حوزه روی بیاورد و این دوره را در مکتب مقداد قدیم و در محله شهید مطهری بگذراند.

دوست داشتم
به او کمک کنم

یاری اهالی
به خصوص بانوان

پاکت جلسات سهم
ساخت مکتب بود

عمر جلسات خدیجه خانم و دوستانش در طبقه بالای مسجد، چندان دوامی ندارد و بعد از چند سال، متولیان مسجد مخالف ادامه فعالیت آن‌ها می‌شوند تا بانوان فعال و دغدغه‌مند محله حسین‌باشی به خانه‌ای در نزدیکی مسجد کوچ کنند و فعالیت خود را در آنجا ادامه دهند.

فراهم کردن مکانی برای برگزاری ادامه نشست‌ها از آن کارهایی بوده که فقط با همدلی بانوان محله حسین‌باشی شدنی بوده‌است. مادر شهید توضیح می‌دهد: «وقتی دیدیم برای ادامه برنامه‌هایمان جایی در مسجد نداریم، همه پول گذاشتیم و حتی برخی بانوان طلاهای خودشان را آوردند و خلاصه عزم خود را جزم کرده بودیم که هر طور شده پول خرید و ساخت یک جای جدید را فراهم کنیم که همین‌طور هم شد و حوالی سال ۶۳ بنای مدرسه فاطمة الزهرا (س) شکل گرفت. البته در شروع کار نام آن مجموعه مکتب مقداد بود.»

حاج خانم آن روزها همه فکر و ذکرش بنا کردن مکتب بوده که درباره آن می‌گوید: «من روزی سه چهار جلسه اخلاق و قرآن می‌رفتم و مباحث را مطرح می‌کردم. هر کس می‌خواست پاکت بدهد، می‌گفتم هر چه می‌خواهید بدهید، به مکتب برسانید که اینجا زودتر بنا شود.»

حاجیه خانم رجبی در زندگی مانند همه ما بالا و پایین‌های زیادی را سپری کرده‌است اما زندگی برای او قبل از چهل سالگی به یک ایستگاه متفاوت و البته جذاب رسیده‌است که با خوردن لیوان آبی و تازه کردن گلویش با انرژی مضاعف داستان‌ش را بر ایمان می‌گوید: «خواب دیدم به مکتب رقیه (س) رفته و آنجا مهمان هستم. سفره‌ای هم پهن بود و خانمی را دیدم که مراد عوت به آنجا می‌کرد.»

خانم رجبی ادامه می‌دهد: «این خواب عجیب همه حواسم را به خود پرت کرده بود. دخترم را فرستادم سراغ مسجد تا سراغ مسئول آن مکتب را بگیرد. بعد از پرس و جو او را در منزل شهیدی که مراسم شهید در حال برگزاری بود یافتیم. وقتی خودم را معرفی کردم و داستان خوابم را گفتم او گفت: «تو خدا داد منی! سه بچه کوچک دارم و کسی را ندارم که در امور مسجد و برگزاری مراسمات و جلسات دعا مرا یاری کند. خدا تو را فرستاده‌است.»

با درخواست خانم قرآنی و اشتیاق خدیجه خانم به کار جلسات اخلاق و قرآن، او امور جلسات دعا و نیایش بانوان را در مسجد به دست می‌گیرد و کار را در کنار خانم قرآنی پیش می‌برد. در ابتدا جلسات قرآن و اخلاق در اتاق کوچکی در مسجد مقداد برگزار می‌شده و دست و پای بانوان به قدری تنگ بوده که حاجیه خانم می‌گوید: «در زمان برگزاری نشست، من بیرون از اتاق و دم در می‌ایستادم. بعدا با پول جمع کردن و یاری اهالی به خصوص خود بانوان، طبقه دوم مسجد را ساختیم و آنجا محل برگزاری نشست‌های قرآنی و اخلاقی برای بانوان شد.»